

تأثیرپذیری حافظ از طواسین و دیوان حلاج

دکتر احمد شوقی نوبر *

چکیده:

خواجه حافظ - چنان که از اشعارش پیداست - به حسین بن منصور حلاج، عارف بلند آوازه قرن سوم دلبستگی وافر، و با سرگذشت تحسین برانگیزش آشنایی کامل داشته است. همین علاقه وافر سبب شده که خواجه، اگر نه همه آثار، دست کم بعضی از آنها، از جمله «طواسین» و «دیوان» اش را مطالعه کند و در نتیجه، تحت تأثیر اندیشه‌های بلند عرفانی او قرار گیرد.

از آنجا که درباره تأثیرپذیری‌های حافظ از «طواسین» و «دیوان» حلاج تا کنون تحقیقی صورت نگرفته و یا نگارنده از آن بی‌خبر است، در این مقاله کوشش شده است که نخست این دو اثر حلاج به اجمال معرفی شود، و سپس تعریفی از شطح - که پایه سخنان حلاج در این دو کتاب بر آن است - ارائه شود و آنگاه هر یک از وجوه تأثیرپذیری‌های حافظ از حلاج به طور تطبیقی بیان گردد؛ بدان امید که طرح این موضوع خود انگیزه‌ای باشد بر این که اهل قلم، در این زمینه دست به تحقیقات بیشتری بزنند.

البته، در دیوان حافظ ابیات دیگری نیز در ارتباط با «دائرة» و «نقطه» هست که نشانی از تأثیرپذیری از «طواسین» و «دیوان» حلاج در آنها به چشم نمی‌خورد، بلکه خواجه در سرودن آنها به شکل هندسی و مفاهیم متداولشان نظر داشته است؛ با این حال، ما برای فزونی فایده این گفتار، نظری اجمالی به این قبیل موارد نیز خواهیم داشت.

واژه‌های کلیدی:

شطح، طواسین، دایره، نقطه، پرگار.

مقدمه:

ریشه تأثیرپذیری‌های حافظ از حلاج را، در چند کتاب، از جمله «طواسین» و «دیوان الشعر» از خود حلاج، و نیز «شرح مستملی بخاری بر التعرف کلابادی» و «تذکره الاولیای عطار» از کتاب‌های صوفیه، می‌توان یافت؛ با این وصف، ممکن است که خواجه حافظ، مضمون ابیاتی را که در تأثیرپذیری از احوال و اقوال حلاج سروده، از منابع دیگر

* - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی خوی

گرفته باشد؛ ولی در هر حال در کتاب‌های یاد شده - به طوری که بیان خواهد شد - می‌توان آن تأثیرپذیری‌ها را ریشه‌یابی کرد.

طواسین جمع «طا» «سین» است، و «طاسین» دو حرف مقطعه از سه سوره «الشعراء»، «النمل»، و «قصص» قرآن مجید است، و عنوان کتاب حلاج برگرفته از آن است.

طواسین حلاج، شطحیاتی پیچیده و رمزآگین، در یازده بخش به قرار زیر است:

- ۱ - **طاسین السراج**، در مدح و ثنای حضرت رسول اکرم (ص)، و بیان رمز چهار حرف نام آن حضرت؛
- ۲ - **طاسین الفهم**، در ناقص بودن افهام خلق، و رسیدن عارف جلد به مقام شهود تجلیات و واصل شدن حضرت رسول اکرم (ص) به غایت غایات؛
- ۳ - **طاسین الصفا**، در رسیدن سالک به حقیقت، با گذشتن از مقامات چهل گانه و مفاوز؛
- ۴ - **طاسین دائره**، درباره طریق عارف به سوی خداوند - تعالی - و مهالک این راه دشوار است. حلاج در این بخش و بخشهای دیگر - بجز طاسین الازل و الالتباس - مفاهیم عرفانی را به طور رمزآگین با استفاده از اشکال هندسی بخصوص دائره و نقطه بیان نموده است. به طوری که بیشتر اشاره شد، طاسین الدائره و طاسین النقطه، الهام بخش حافظ در سرودن بعضی از مضامین عرفانی بوده است، و ما در این خصوص بیشتر سخن خواهیم گفت؛
- ۵ - **طاسین النقطه**، در شانزده قطعه در بیان سلوک سالک به سوی حق - تعالی - و مراحل آن است، که با اشاره به نقطه‌هایی که درون دایره‌هاست، بیان شده است؛
- ۶ - **طاسین الازل و الالتباس فی فهم الفهم**، درباره حسب حال حضرت رسول اکرم (ص)؛ و سرگذشت ابلیس است که به سبب «تجرید» از سجده به آدم سرباز زد؛
- ۷ - **طاسین المشیه**، در بیان مشیت، حکمت، قدرت، و معلومات ازلیت، با استفاده از دایره‌ها و خطوط؛ که ابلیس نیک از آنها آگاه بود و می‌دانست که اگر از دایره ای نجات یابد، در دیگری گرفتار آید؛
- ۸ - **طاسین التوحید**، در بیان حی، و حق و واحد، واحد بودن حق - تعالی - با استفاده از خطوط؛
- ۹ - **طاسین الاسرار فی التوحید**، درباره سر ذات الهی؛
- ۱۰ - **طاسین التنزیه**، درباره آن که حق - عزّ اسمُهُ - خارج از همه مقایسات است؛
- ۱۱ - **بستان المعرفه**، درباره فراتر از دسترس بودن حکمت عالی.

روزبهان بقلی که شطحیات مشایخ عرفا را گردآوری و شرح کرده، شطحیات «سلطان عارفان، بایزید» و «شاه مرغان عشق، حسین بن منصور حلاج» را بیشترین شطحیات، و از آن حسین بن منصور حلاج را مشکل‌تر از همه یافته است» (۱۳۸۲: ۵۲).

طاسین الدائره که منبع الهام حلاج در سرودن مضامین عرفانی مربوط به دایره است، در چهار قطعه، و درباره طریق عارف به سوی دایره سوم (دایره حق) است که دارای سه باب است که حلاج هر کدام از آنها را با حرف «ب» نشان داده است. در تصاویر هندسی این بخش از طواسین - چنان که هانری کوربن نیز در مقدمه کتاب **شرح شطحیات** (روزبهان بقلی، ۱۳۸۲: ۳۵) بدان اشاره کرده - تحریقاتی از سوی مستنسخان به طور ناخودآگاه صورت گرفته است؛ مثلاً حلاج درباره دایره برآنی و باب آن، سخن گفته؛ حال آن که در تصاویر همه چاپ‌های طواسین، از جمله در تصویری که

در کتاب شرح شطحیات روزبهان بقلی ارائه شده، به جای دایره، مربع کشیده شده است، و نقطه‌ای که ذکر شده، بر طرف چپ دایره است و نیز نقطه تحتانی آن، اصلاً در تصویر نشان داده نشده است (۱۳۸۲: ۳۵۶)؛ از این رو، ما ناگزیر آن تصاویر را در این مقاله، از مجموعه آثار حلاج (تحقیق و ترجمه قاسم میرآخوری، ۱۳۷۹)، که به نظر می‌رسد تصاویرش کاملتر از تصاویر شرح شطحیات روزبهان بقلی (تصحیح کوربن، ۱۳۸۲) باشد، نقل کردیم.

دیوان حلاج، مجموعه اشعار حلاج به زبان عربی است که لئوی ماسینیون آنها را از متون کهن صوفیه گردآوری کرده، و به سال ۱۹۵۵ م. در پاریس به چاپ رسانده است (میرآخوری، ۱۳۷۹: ۲۰).

حلاج زبان فارسی نمی‌دانست و به عربی سخن می‌گفت، زیرا در همان سالهای کودکی بود که زادگاه خود شهر بیضاء فارس را، همراه پدر خویش سوی شهر واسط ترک کرده بود (زرین کوب، ۱۳۵۷: ۱۳۱). دیوان حلاج چنان که در مجموعه آثار حلاج (میرآخوری ۱۳۷۹: ۲۲۹) به نقل از نسخه چاپی لئوی ماسینیون (پاریس، ۱۹۵۵ م.) آمده است، مشتمل بر ۱۱۲ قطعه شعر است که غالباً قطعه‌های کوتاه هستند، با اوزان لطیف، و مفاهیم پر شور و تعابیر زیبا، و بیشتر در بیان شوق دیدار، و گاه در اشاره به عقاید و تجربه‌های عرفانی خویش.

از آنجا که سخن حلاج در دیوان شعر، و مخصوصاً در طواسین (دو منبع عمده تأثیرپذیری های حافظ) شطح‌آمیز است، ضروری می‌نماید که پیش از وارد شدن به بحثهای اصلی، تعریفی از شطح ارائه کنیم.

در **تعریف شطح**، سخن بسیار گفته‌اند، که نقل و بررسی همه آنها از حوصله این مقال بیرون است، بعضی از این تعاریف جنبه خوش‌بینانه، و برخی جنبه بدبینانه دارد که ما از هر کدام به نقل تعریفی بسنده می‌کنیم:

در کتاب **اللمع** تألیف ابونصر سراج، که در اصل به زبان عربی است و توسط رینولد نیکلسون تصحیح و به سال ۱۹۱۴ م. به چاپ رسیده، تعریفی روشن و محققانه بر شطح ارائه شده که ما آن را از ترجمه مهدی مجتبی نقل می‌کنیم: «شطح مانند آب سرشاری است که در جویی تنگ ریخته شود و از دو سوی جوی فراریز و خرابی کند. به این عمل نیز عرب‌ها می‌گویند: **شَطْحُ الْمَاءِ فِي النَّهْرِ**. مرید واجد نیز آنگاه که وجد در جانش نیرو می‌گیرد و توان کشیدن آن را ندارد، آب معنی را بر زبان می‌ریزد و با سخنان شگفت و شگرف از یافته‌های درونی پرده برمی‌دارد، و جمالی را می‌نماید که جز اندکی، توان ادراک آن را ندارند. این سرریزهای سخن را در زبان تصوف شطح می‌گویند» (۱۳۸۲: ۴۰۳).

برخلاف ابونصر سراج که نظری مثبت به شطح دارد و آن را سرزیر واردات قلبی عارف در حال وجد می‌داند، شریف جرجانی صاحب کتاب **التعريفات**، بوی دعوی و خودخواهی از آن می‌شنود و آن را از لغزشهای اهل تحقیق می‌شمارد، زیرا دعویی به حق است، که عارف آن را بدون اذن الهی، به طریق شهرت طلبی بیان می‌کند:

«الشَّطْحُ عِبَارَةٌ عَنْ كَلِمَةٍ عَلَيْهَا رَائِحَةٌ رُغْوِيَّةٌ وَ دَعْوَى وَ هُوَ مِنْ زَلَّاتِ الْمُحَقِّقِينَ فَأَيْدُهُ دَعْوَى بِحَقِّ يَفْصِحُ بِهَا الْعَارِفُ مِنْ غَيْرِ إِذْنِ إلهِي بِطَرِيقٍ يَشْعُرُ بِالتَّبَاهَةِ.»

(جرجانی، ۱۴۰۸: ۱۲۷)

بحث و بررسی

بعد از این مقدمات، تأثیرپذیری های حافظ را از حلاج در سه بخش بررسی می‌کنیم: دسته ای که در ارتباط با طاسین الدایره، و طاسین النقطه قرار می‌گیرند؛ و دسته ای که در ارتباط با دیوان حلاج هستند، و سرانجام بخشی که ریشه در بعضی از منابع صوفیه دارند.

روزبهان بقلی، بعد از ترجمه متن طواسین با توضیحات مختصر، که بیشتر نقل شد، دوباره شروع به شرح آن می‌کند. از آنجا که شرح روزبهان بر آن شطحیات، خود نیز مشکل است و گذشته از آن، اگر همه را نقل کنیم، سخن به درازا می‌کشد، در ذیل توضیحات هر بیت از تأثیرپذیری های حافظ که نیاز باشد، به شرح روزبهان بقلی نیز اشاره خواهیم کرد؛ و اما اینک هر مورد از تأثیرپذیری های حافظ از حلاج را با توضیح مختصر نقل می‌کنیم:

۱- دل چو پرگار به هر سو دورانی می‌کرد و اندر آن دایره سرگشته پا بر جا بود

(۱۳۲۰:۱۳۸)

این بیت خواجه، مُلهم از سخن حلاج است که گفت: «نُقْطَةُ الْوَسْطَانِي تَحْيِرُهُ؛ نِقْطَةُ وَسْطَانِي تَحْيِرُ او (سالک) است»؛ و روزبهان بقلی، بعد از ترجمه متن در شرح آن سخن حلاج گوید: «یعنی تحیر آن همّت، در مفاوز قهریات ذات و عزّتِ سرمدیتِ صفات برسد در تحیر خویش به موضعی که علوم حدثان در آن حایر شود» (۱۳۸۲: ۳۵۸). مراد حافظ با در نظر گرفتن تأثیرپذیری او از طاسین الدائرة حلاج، آن است که دل خواجه حافظ هر چند مثل شاخه پرگار - در قهریات ذات و صفات الهی - به هر سو می‌گشت، ولی با همه سرگشتگی‌ها در دایره ذات (دایره سوم)، ثبات قدم داشت، و در آن سلوک سرگشته‌ای پا بر جا بود.

به پارادوکسی که در «سرگشته پا بر جا» هست، دقت شود که با ثبات قدم سالک در عین سرگشتگی مناسبت دارد.

۲ - نِقْطَةُ عَشْقٍ نَمُودِم بَه تَو هَان سَهْو مَكْن ورنه چون بنگری از دایره بیرون باشی

(۱۳۲۰: ۳۲۱)

خواجه حافظ در این بیت، اشاره کرده است به «نقطه‌ای که در وسط دایره ثالث است و آن حقیقت است»: «وَالنُّقْطَةُ الَّتِي فِي وَسْطِ اِنْدَاثِرَةِ هِيَ الْحَقِيقَةُ» (حلاج، ۱۳۸۴: ۷۱)؛ و آن نِقْطَةُ حَقِيقَتِ رَا، بدان مناسبت که معشوق عارفان است (چنان که فرماید: ندیم و مطرب و ساقی همه اوست/خیال آب و گل در ره بهانه. ۱۳۲۰: ۲۹۷) نِقْطَةُ عَشْقٍ خَوَانْدَه است؛ و منظورش آن است که سالک باید در سلوک، حقیقت (نقطه عشق) را در نظر داشته باشد، و گرنه اگر دچار تفرقه شود، از دایره عشق (دایره ثالث: علم ذات ذات) بدر خواهد افتاد (روزبهان بقلی، ۱۳۸۲: ۳۵۸). (درباره دایره عشق ر.ک. بیت ۴، از همین مبحث).

- هر که شد محرم دل در حرم یار بماند و آنکه این کار ندانست در انکار بماند

(حافظ، ۱۳۲۰: ۱۲۰)

این بیت خواجه، متأثر از «قطعۀ دوم از طاسین النقطه، در وصف حال حلاج و اصالان حقّ - تعالی - است، که مقیم حرم یار (حقّ - تعالی -) هستند و آنان که راه بدان نیافته‌اند، در مقام انکار مانده‌اند. عین سخن حلاج چنین است: «الْمُنْكَرُ هُوَ فِي دَائِرَةِ الْبِرَّانِي وَ اُنْكَرَ حَالِي لَمْ يِرَانِي، وَ بِالزَّنْدَقَةِ سَمَانِي، وَ بِالسَّوِّ رَمَانِي»، (حلاج، ۱۳۸۴: ۷۵).

روزبهان بقلی آن را چنین ترجمه و شرح کرده است: «حسین وصف حال خود گوید، و شرح مرتبه خود تقریر کند در علم حقایق که گفتیم: «منکر بماند در دایره برّانی، منکر شود حال [مرا]، مرا نبیند، به زندقه مرا مسمی کند، تیری در من اندازد...». این از جمله دعوی‌های اوست. مستان را دعوی بسیار بود در آن معذور باشند... از حال خود خبر داد گفت: «منکر در شواهد ملکوت من بماند، و من در عالم جبروت. چون در من نرسد انکار کند»، (روزبهان بقلی، ۱۳۸۲: ۳۶۴).

توجه داشته باشیم که خواجه حافظ کلمه «حرم» را در بیت نقل شده، ظاهراً از «قطعه نهم و دهم طاسین الدائرة» گرفته است؛ آنجا که حلاج گوید:

«وَأَمَّا عِلْمُ الْحَقِيقَةِ حَرَمِي؛ وَالدَّائِرَةُ حُرْمَتُهُ»، «فَلذَلِكَ سُمِّيَ النَّبِيُّ (ص) حَرَمِيًّا»، «مَا خَرَجَ مِنْ دَائِرَةِ الْحَرَمِ»؛ (حلاج، ۱۳۸۴: ۷۳، ۷۴)؛ یعنی علم حقیقت که خلق از ادراک آن عاجز بود، زیرا که در حرم حقیقت بود. این، آن سخن است که گفت: «علم طالب است، و دائره حرم». به خاصیت این معرفت کس نرسد، جز احمد (ص) گفت: «از برای این، حشش حرمی خواند». (روزبهان بقلی، ۱۳۸۲: ۳۶۳).

۴ - اگر نه دایره عشق راه بر بستی
چو نقطه حافظ سرگشته در میان بودی
(حافظ، ۱۳۲۰: ۳۰۸)

خواجه حافظ این بیت را ظاهراً در تأثر از قطعه سوم از «طاسین الدائرة» گفته است؛ یعنی آنجا که حلاج گوید: «وَالدَّائِرَةُ مَا لَهَا بَابٌ، وَالنَّقْطَةُ الَّتِي فِي وَسْطِ الدَّائِرَةِ هِيَ الْحَقِيقَةُ» (حلاج، ۱۳۸۴: ۷۲). که پیشتر در «متن طاسین الدائرة حلاج» نیز ذکر شده است.

قبلاً در ذیل بیت دوم گفتیم که خواجه، دایره سوم را «دایره عشق» می‌خواند؛ و از آنجا که صفت آن دایره این است که «آن را در نیست» بنابراین، راه بر حافظ بسته است، و اگر دایره عشق، راه بر حافظ نمی‌بست، حافظ مثل «نقطه» به میان - که همان «نقطه حقیقت» است - راه می‌یافت.

۵ - عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی
عشق داند که درین دایره سرگردانند
(حافظ، ۱۳۲۰: ۱۳۰)

این بیت که در رجحان عشق بر عقل است، باز یادآور «قطعه سوم» از طاسین الدائرة است که در آن خواندیم که «آن دایره را در نیست... و نقطه‌ای که در وسط دایره است، آن حقیقت است»؛ و مراد حافظ با طنز آن است که عاقلان، خود را نقطه پرگار وجود (هستی) می‌دانند، ولی عشق یقین دارد که آنان در این دایره (: ۱. دایره هستی و خلقت؛ ۲. دایره عشق) دچار حیرت و سرگشتگی هستند؛ یعنی از فهم اسرار آفرینش، و یا اسرار عشق عاجز و ناتوانند.

ب - تأثیرپذیری های حافظ، از دیوان حلاج

تأثیرپذیری های حافظ از حلاج - چنانکه پیشتر نیز ذکر شد - گاهی در ارتباط با دیوان حلاج قرار می‌گیرد که دو بیت زیر را می‌توان از آن جمله دانست:

۱- میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
(حافظ، ۱۳۲۰: ۱۸۱)

۲- گفتم که کی ببخشی بر جان ناتوانم
گفت آن زمان که نبود جان در میانه حائل
(همان، ۲۰۹)

که هر دو بیت خواجه به لحاظ مضمون و مفهوم یادآور بیت معروف زیر از حلاج است:

«بَيْنِي وَبَيْنَكَ إِيْسِي يَنْأَعْنِي فَارْفَعْ بِطُفْئِكَ إِيْسِي^۱ مِنْ الْبَيْنِ
(حلاج، ۱۳۷۹: ۳۴۶)

: میان من و تو «خودیی» هست که با من نزاع می‌کند؛ پس به لطف خویش «خودی» مرا از میان برگیر!

ج - تأثیرپذیری هایی که ریشه در بعضی از منابع صوفیه دارند:

در بعضی از ابیات، خواجه حافظ به گوشه‌ای از شرح حال، یا به بعضی از سخنان حلاج اشاره کرده است که این دسته اشارات، در بعضی از کتب صوفیه ریشه دارند؛ از جمله ابیات زیر:

۱- طهارت ار نه به خون جگر کند عاشق به قول مفتی عشقش درست نیست نماز
(۱۳۲۰: ۱۷۶)

مأخذ این بیت حافظ، در تذکرة الاولیاء چنین است:

وقتی دو دست او بریدند «دو دست بریده خون‌آلود بر روی در مالید و روی و ساعد را خون‌آلود کرد. گفتند: «چرا کردی؟»، گفت: خون بسیار از من رفت. دانم که رویم زرد شده باشد. شما پندارید که زردی روی من از ترس است. خون در روی مالیدم تا در چشم شما سرخ کردی، ساعد را باری چرا آلودی؟» گفت: «وضو می‌سازم». گفتند: «چه وضو؟». گفت: «رُكْعَانِ فِي الْعِشْقِ لَا يَصِحُّ وَضُوءُهُمَا إِلَّا بِالذَّمِّ». در عشق دو رکعت است که وضوء آن درست نیاید الا به خون» (عطار، ۱۳۶۰: ۵۹۲).

حافظ در بیت نقل شده، حلاج را مفتی عشق خوانده است.

۲- حلاج بر سردار این نکته خوش سراید کز شافعی نپرسند امثال این مسائل
(۱۳۲۰: ۲۰۹)

این بیت به سخن حلاج بر سر دار اشاره دارد. البته، مراد حافظ، آخرین سخن حلاج، بر سر دار نیست، زیرا آخرین سخن وی عبارت بود از: «حَسْبُ الْوَاحِدِ إِفْرَادُ الْوَاحِدِ لَهُ» واجد را همین بس که واحد (خدای یگانه) را برای خود فرد گرداند (هجویری، ۱۳۷۲: ۴۰۲؛ عطار، ۱۳۶۰: ۵۹۲). گذشته از آن، در هیچ منبعی، چنین سخنی که خواجه حافظ در بیت مورد بحث آورده از حلاج در بالای دار نقل نشده است؛ مگر آنکه بیت مورد بحث را زبان حال حلاج و به گونه ای در ارتباط با حکایتی از تذکرة الاولیاء بدانیم که در ذیل نقل می‌شود:

(نقل است که درویشی در آن میان از او پرسید که «عشق چیست؟» گفت: «امروز بینی و فردا، و پس فردا.» آن روزش بکشند، و دیگر روز بسوختند و سیوم روز به باد دادند؛ یعنی عشق این است» (عطار، ۱۳۶۰: ۱۵۹).

حکایت زیر را از شرح التّعرف، می‌توان از قول شبلی مأخذی برای این بیت نقل کرد:

«و چون حسین منصور را - رحمه الله - بکشند... شبلی گفت: من به سر گور او رفتم. همه شب نماز کردم. چون سحرگاه گشت، مناجات کردم و گفتم: الهی! این بنده‌ای بود مؤمن و عارف و دوست تو، و موحد. باید که بدانم که این بلا بر وی چرا گماشتی؟ گفت: خواب بر من غلبه کرد؛ چنان که دیدم که قیامتستی، و از حقّ - تعالی - مرا فرمان آمد که یا أَبَا بَكْرٍ أَكْرَمْنَاهُ بِسِرِّ مَن سِرْنَا فَأَبْدَاهُ لِعَيْرِنَا فَأَنْزَلْنَاهُ مَائِرِي. او را به سرّ خود راه دادیم، دیگران را از سرّ ما خبر کرد. این بلا بر وی گماشتیم که می‌بینی.» (مستملی بخاری، ج ۱، ۱۳۶۲: ۱۰۹).

۳- چو منصور از مراد آنان که بردارند، بردارند بدین درگاه حافظ را چو می‌خوانند، می‌رانند
(۱۳۲۰: ۱۳۲)

این بیت در بیان این اصل و نکته عرفانی است که حقّ - تعالی - هر کس را به خود بخواند و نزدیک گرداند، او مورد قهر خلق قرار می‌گیرد، و مردم او را از خود می‌رانند.

حکایتی به روایت احمد بن فارس درباره سخنانی حلاج در بازار قطیعه نقل شده که با مضمون بیت بالا مناسب است. در آن روایت آمده است:

«قال أحمد بن فارس: رأيت الحلاج في سوق القطيعة قائماً على باب مسجد وهو يقول: أيها الناس، إذا استوتلي الحق على قلب أخلاه عن غيره، وإذا لزم أحداً أفناه عن سواه، وإذا أحب عبداً حثَّ عباده للعداوة عليه حتى يتقرب العبد مقبلاً عليه. فكيف لي ولم أجد من الله شمةً ولا قرباً منه لمحبةً، وقد ظلَّ الناس يعادوني... (لویی ماسینیون، ۱۳۷۸: قطعه ۳۶).

: احمد بن فارس گفت: حلاج را در بازار قطیعه دیدم که بر در مسجدی ایستاده بود و می‌گفت: ای مردم! حق، چون دلی را فرا گرفت، آن دل از اغیار برداخت، و چون یکی را ملازم خویش کرد، هر آنچه غیر اوست، از میانه برداشت، و چون بنده‌ای را دوست گرفت، بندگان برانگیخت تا او را دشمن گیرند. باشد که بنده روی بدو آرد، و تقرب جوید. پس چگونه است که من از خدای بوی آشنایی نشنیده‌ام و آنی به قرب او نرسیده‌ام، حال آن که مردم با من به دشمنی برخاسته‌اند!

معنی بیت مورد نظر چنین است: کسانی که مثل [حسین بن] منصور برخوردار از مراد خویش (وصال حق - تعالی -) می‌شوند، بر دار خواهند رفت، همچنان که وقتی حافظ را به بارگاه الهی می‌خوانند [مردم] او را از خود می‌رانند. جناس تام مرکب میان دو «بردارند».

۵ - خیال زلف تو پختن نه کار هر خامیست که زیر سلسله رفتن طریق عیارست
(۴۶:۱۳۲۰)

بالاخره این بیت یادآور رفتن حلاج به قتلگاه خویش است که عطار نیشابوری گوید: «پس دیگر بار [حسین] را بردند تا بکشند. صد هزار آدمی گرد آمدند و او چشم، گرد همه می‌گردانید و می‌گفت: «حق، حق، حق، انا الحق...» پس در راه که می‌رفت می‌خرامید، دست اندازان و عیاروار می‌رفت با سیزده بند گران. گفتند: «این خرامیدن از چیست؟» گفت: «زیرا به نحرگاه می‌روم» (عطار، ۱۳۶: ۵۹۱).

ابیات دیگر در ارتباط با «دایره» و «نقطه»

چنانکه پیشتر اشاره شد، در دیوان خواجه شیراز ابیات دیگر (حدود هشت بیت) با مضامین مربوط به دایره و نقطه هست که در آنها نشانی از تأثیرپذیری از طواسین حلاج به چشم نمی‌خورد، بلکه خواجه در آن ابیات، با توجه به شکل ظاهر و مفاهیم برگرفته از «دایره» و «نقطه» مضمون‌سازی کرده است.

در اغلب این ابیات، خواجه از «دایره» شکل ظاهری آن را در نظر داشته، و در بعضی در کنار سایه روشنی از توجه به شکل ظاهر، مفهوم محدود بودن را از آن اراده کرده است، و فقط در یک بیت با تأثیرپذیری از آیاتی چند از قرآن مجید، آن را در معنی «پیشامدهای ناگوار روزگار» به کار برده است، که هر کدام از آنها را ذیلاً نقل می‌کنیم:

الف - ابیاتی که خواجه در کاربرد «دایره» عنایت به شکل ظاهر آن داشته:

۱- «چو نقطه گفتمش اندر میان دایره‌ای به خنده گفت که ای حافظ این چه پرگاری»
(۳۰۹:۱۳۲۰)

«دایره» ظاهراً استعاره از دو دست حافظ است، که برای در آغوش کشیدن یار، حلقه زده بود؛ و «پرگار» کنایه است از مکر و چاره‌اندیشی.

۲- «آن که پر نقش زد این دایره مینایی کس ندانست که در گردش پرگار چه کرد»
(همان، ۹۵)

۳- «زین دایره مینا خونین جگرم می ده تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی»
(همان، ۳۵۲)

«دایره مینا» یا «دایره مینایی» استعاره از آسمان.

۴- «گر مساعد شوم دایره چرخ کبود هم به دست آورمش باز به پرگار دگر»
(همان، ۱۷۱)

«دایره چرخ کبود»، اضافه تشبیهی، یعنی چرخ کبود که گرد مثل دایره است، و «پرگار دگر» یعنی مکر و

چاره‌اندیشی دیگر.

(ب) ابیاتی که در آنها از کلمه «دایره»، گذشته از توجه به شکل ظاهری آن، معنی «محدود» اراده شده:

۱- «هر که را با خط سبزت سر سودا باشد پای ازین دایره بیرون نهد تا باشد»
(همان، ۱۰۷)

۲- «جام می و خون دل هر یک به کسی دادند در دایره قسمت اوضاع چنین باشد»
(همان، ۱۰۹)

۳- «در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی»
(همان، ۳۵۲)

(ج) «دایره»، واژه قرآنی، در معنی پیشامد بد؛ و کاربردش در دیوان حافظ:

در قرآن مجید، کلمه «دایره» در سه آیه (المائدة، ۵۲/ التوبة، ۹۸/ الفتح، ۶)، و جمعی، «دوایر» در یک آیه (التوبة، ۹۸) آمده است، که در همه آن آیات، معنی «پیشامد بد» از آن استنباط می‌شود، و ما به ذکر آیه‌ای که آن کلمه در آن، هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع آمده، بسنده می‌کنیم:

«وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يَنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (التوبة، ۹۸)

۹): و از عرب‌های [بادیه] کسی هست که آنچه را انفاق می‌کند، غرامت می‌شمارد؛ و برای شما انتظار پیشامدهای بد دارند؛ و پیشامد بد بر آنهاست و خدا شنوای داناست.

«پیشامد بد» بدان مناسبت دایره خواهد می‌شود که شخص را مثل دایره، چنان احاطه می‌کند که به هیچ

وجه او را راه‌گریزی از آن نباشد، چنان که راغب اصفهانی در توضیح آیه نقل شده گوید: «أى يحيطُ بهم السوءُ إحاطةَ الدائرةِ بمنْ فيها فلا سبيلَ لهم إلى الانفكاكِ منه بوجه» (۱۴۰۴: ذیل دار).

به طوری که پیشتر ذکر شد، خواجه حافظ فقط در یک بیت، دایره را در معنی پیشامد بد به کار برده است:

«چه کند کز پی دوران نرود چون پرگار هر که در دایره گردش ایام افتاد»
(۷۶: ۱۳۲۰)

نتیجه‌گیری:

حافظ، علاقه وافر به حسین بن منصور حلّاج داشت و همین دل‌بستگی سبب شده بود که بعضی از آثار او را مطالعه کرده، تحت تأثیر اندیشه‌های عرفانی‌اش قرار بگیرد. در بعضی از اشعار خواجه - از جمله در ابیاتی که مضمون آنها در

ارتباط با دایره و نقطه و پرگار قرار می‌گیرد - تأثیرپذیری‌های خواجه از **طواسین حلاج** نمایان است، و در بعضی دیگر خواجه متأثر از دیوان حلاج، و در برخی متأثر از سرگذشت تحسین برانگیز اوست که در بعضی از کتابهای صوفیه نقل شده است. البته، تأثیرپذیری‌های خواجه از آثار خود حلاج (طواسین، و دیوانش)، بیش از تأثیرپذیری‌های مربوط به شرح حال اوست.

هشت بیت دیگر با مضامین مربوط به دایره و نقطه در دیوان حافظ هست که خواجه در آنها از حلاج تأثیر پذیرفته، بلکه در مضمون‌سازی به شکل ظاهر و مفاهیم کاربردی «دایره»، «نقطه» و «پرگار» نظر داشته است.

پی‌نوشتها

۱. در متن: اَنْئى.

منابع:

- ۱ - قرآن مجید.
- ۲- ابونصر سراج طوسی: **اللمع فی التصوف**، تصحیح رینولد آلن نیکلسون، ترجمه مهدی مجتبی، اساطیر، تهران، ۱۳۸۱.
- ۳ - الجرجانی، الشریف علی بن محمد: **التعريفات**، نشر دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، ۱۴۰۸ق.
- ۴ - حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد: **دیوان**، تصحیح علامه محمد قزوینی و قاسم غنی، نشر زوار، تهران، ۱۳۲۰.
- ۵ - حلاج، حسین بن منصور: **طواسین**، تصحیح لویی ماسینیون، نشر علم، تهران، ۱۳۸۴.
- ۶ - _____: **مجموعه آثار حلاج**، با تحقیق و ترجمه قاسم میرآخوری، نشر یادآوران، تهران، ۱۳۷۹.
- ۷- روزبهان بقلی شیرازی: **شرح شطحیات**، تصحیح هانری کوربن، ترجمه محمدعلی امیر معزی، طهوری، تهران، ۱۳۸۲.
- ۸ - زرین کوب، عبدالحسین: **جستجو در تصوف ایران**، امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۷.
- ۹ - شوقی نوبر، احمد: **شخصیت حلاج**، کیهان اندیشه، شماره ۸۰، مهر و آبان ۱۳۷۷، صص ۳- ۴۱.
- ۱۰- عطّار نیشابوری: **تذکره الاولیاء**، تصحیح محمد استعلامی، زوار، چاپ سوّم، تهران، ۱۳۶۰.
- ۱۱- لویی ماسینیون: **اخبار الحلاج**، ترجمه محمد فضائلی و سودابه فضائلی، پرسش، تهران، ۱۳۷۸.
- ۱۲ - مستملی بخاری، خواجه ابو ابراهیم: **شرح التّعرف**، تصحیح محمد روشن، اساطیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۳- هجویری، علی بن عثمان: **کشف المحجوب**، تصحیح ژوکوفسکی، نشر کتابخانه طهوری، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۱.